

نظری تازه بر عرفان و تصوف

سؤال و جوابی است بین یک جوینده و یک مرد عارف
مجلس نوزدهم

فرمود : در جلسه‌ی قبل فرار شد قدری بیشتر راجع به سلوک مذاکره کنیم . گفتیم پس از سیر آفاق در عالم ناسوت و رفع موانع و عوایق و تزکیه‌ی نفس برای تعالی به جانب عالم ملکوت آماده خواهیم شد . و این بوسیله‌ی مراقبه که در جلسات قبل مفصل شرح دادم به عمل می‌آید . در مراقبه به تدریج از طریق شهود و اشراق یا به عبارت دیگر مکاشفه راه برای سالک روشن می‌شود . این سیر را قوس صعود سالک می‌گویند که در صراط مستقیم اعتدال تا برسد به عالم ملکوت و جبروت و درک مقام وحدت . در این جاست که خط به نقطه منتهی می‌شود و کثرت به وحدت تبدیل میگردد . سالک در این مدت محو کبرای پروردگار و عاشق سرگشته مقام رهبیت می‌باشد . در این حالت او را سالک مجذوب می‌گوئیم . چنین سالکی تقریباً " مدام از خود بی‌خبر است و چنان غرق در عظمت بارگاه خداوندی است که با مردم سروکاری ندارد . بهلول و لقمان سرخسی نمونه‌هایی از این سلاک مجذوبند . در افغانستان حتی نسبت به دیوانگان احترام می‌گذارند و کلمه‌ی مجنون گاهی مرادف با کلمه‌ی مجذوب است چون می‌گویند این دیوانه شاید سالک مجذوب باشد و ما به حالش مطلع نباشیم سالک مجذوب اگر صاحب استعداد استثنائی باشد و موهبت الهی هم بار او بشود دو باره به خود می‌آید و در عین اینکه به عالم وحدت پیوسته است باز به عالم کثرت بر میگردد بی‌آنکه به آن آلوده شود . این برگشت را قوس نزول مینامند و چنین سالکی را مجذوب سالک گویند . یعنی سالکی که یک بار مجذوب بوده و باز از حال سکر به محو برگشته است یعنی عالم هوشیاری . چنین مردی کامل مکمل است و صاحب مقام ارشاد . وی وظیفه دارد که گمگشتگان را دستگیری و به راه راست هدایت نماید . عرفا این قوس صعود و قوس نزول را اكمال دایره گویند . از مقام کثرت شروع کرده پس از درک مقام وحدت باز به مقام کثرت

باز میگردد و دایره کامل میشود .

این بیان موجز طریقی است که سالک از کثرت تا وحدت میپیماید و باز به کثرت مراجعت میکند ولی در این راه مراحل و منازل است که به اختصار به شرح آن میپردازیم :

اول خلوت . شرح آنرا در ضمن تزکیه و تخلیه مفصل گفتیم . و آن خالی کردن مغز است از هر فکری . تا در باز باشد و حقائق در آئینه‌ی دل منعکس شود .

دوم فکراست . سالک فکر خود را باید بتواند به هر موضوع که بخواهد متمرکز کند . اما فکر پنج قسم است : اول در آیات خداوند که موجب معرفت است . دوم در نعمتهای نامتناهی که موجب شکر است . سوم در وعده‌های خداوند که موجب شوق است . چهارم در وعید عقاب که موجب رهبت است . پنجم در تفریط انسان در برابر یزدان که موجب خجلت و ندامت است . وقتی فکر صحیح باشد انسان به سوی خیر راغب شود و از شر حذر نماید . ما در این طبقه بندی ذکر را جدا نیاوردیم زیرا ذکر بدون فکر معنی ندارد و شرط اعظم مجاهده ذکر با فکر است . عارفی گفته فکر ذکر قلب است . عشق ذکر روح و معرفت ذکر سر . پیمودن این طریق سالک را به سر منزل مقصود میرساند و هر مرحله‌ای را ذکر در خور .

سوم خوف است . خود عبارت است از نگرانی باطنی از مکروهی که ممکن الوقوع باشد . اگر این خوف از بابت قصوری باشد که سالک مرتکب شده مفید است زیرا وجدان او را متوجه این کوتاهی مینماید و راه جبران آن توبه است . ولی اگر خوف وهمی و مالیخولیائی باشد موجب سرگردانی سالک میشود و باید با کمک پیر بر آن فائق آید . اما اگر سالکی به حد کمال برسد دیگر از خوف و حزن مبرا باشد که خداوند میفرماید :

الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون . چون سالک به مقام رضا رسد دیگر در دل او جایی برای خوف باقی نمیماند .

چهارم رجاء است . که برای سالک در برابر خوف است . سالک اگر به سبب اهمال یا قصوری خائف باشد رجاء او را به لطف پروردگار امیدوار میسازد . این خوف و رجاء موجب ترقی و پیشرفت سالک در سیر است .

پنجم صبر . صبر بردباری و تحمل است در پیش آمد مکروهی برای انسان ، صبر عوام خودداری ظاهری در برابر مصائب است برای جلب توجه . صبر زهاد و اهل تقوی توسع اجرا است . صبر عارفان تا به جایی میرسد که در مقابل مصیبت لذتی میبرند . چون گمان میکنند نصیبی است که از جانب خدا به آنها رسیده است پس باید موجب خرسندی باشد نه ملال و این آیه را دلیل بر مشرب خود میآورند .

بشر الصابرين الذين اذاصابتهم مصیبه " قالوا ان الله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات

من ربهم ورحمه

ششم شکر . شکر ثنای برمنعم است . شاگرد باید به نعمت منعم پی برد و با سپاسگزاری رضای خاطر او را فراهم سازد . شکر به درگاه خداوند حد ندارد چون خداوند منعم اعم است و تحصیل رضای او بر هر بنده فرض . زندگی عارف هر آن از امری ملایم یا غیر ملایم خالی نباشد . پس بر ملایم باید شکر کرد و بر ناملایم صبر .

اما بیان حالهائی که سالک را در سیر به سوی مقصد حادث شود ارادت ، شوق ، محبت ، معرفت ، یقین و سکون .

ارادت خواستن است و مشروط به سه چیز : شعور به مراد ، شعور به کمالی که مراد را حاصل باشد و غیبت مراد . اگر مراد از امری باشد که تحصیل آن ممکن باشد چون با قدرت توأم شود به دست آوردن آن آسان شود .

شوق حالتی است که لذت محبت را به ما میچشاند و آن در نتیجهی فرط ارادت است سالک هر چه بیشتر ترقی کند شوق او قوی تر میشود . من راجع به شوق قبلا " هم شرحی برایت گفتم .

محبت . ما راجع به محبت و عشق مفصلا " صحبت کردیم و من نظر خود را در این باب اظهار داشتم . عرفا گفته اند که رجاء ، خوف ، شوق ، انس ، انبساط ، توکل ، رضا ، و تسلیم جمله از لوازم محبت باشند .

امامعرفت . بلندترین مرتبهی خداشناسی است و این شناسائی را مراتب بسیار است که شرح آن از حدود مذاکرات ما خارج است . منتهای معرفت رسیدن به یقین است . یقین آن است که شخص به موضوعی اطلاع حاصل نماید که در آن شک نباشد . یقین را سه درجه است :

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین در شرح این درجات بسیار نوشته اند . من به یک تعریف اکتفا میکنم :

علم الیقین درجهی علماست که با استدلال پی به واقعیت میبرند . عین الیقین مقام عارفان است و حق الیقین فناگاه دوستان و این مرتبه حد اعلای سلوک است .

سکون بعد از سلوک عبارت از آن حالت است که دیگر در دل سالک تشویشی باقی نماند و جز ماسوا به چیزی نظر نکند . این حال پس از توکل و رضا در سالک دست دهد و آنرا سکینهی قلبیه نیز نامیده اند .

حالهائی مهم دیگری که برای سالک در مراتب بالا دست میدهد از این قرار است : توکل ، رضا و تسلیم ، توحید .

توکل آن است که ما خداوند را راجع به مصالح خود از خود دانانتر دانیم و امور خود را به او تفویض نمائیم . این نه به آن معنی است که دست از کار بکشیم و پای خود دراز نمائیم و آن را توکل نامیم . صوفی با اعتدال در ترتیب امور زندگی خود کوشش میکند ولی فراموش نمیکند که اراده‌ای بالاتر از عقل و تدبیر او موجود است که امور بر طبق آن انجام میشود . توکل راهم درجاتی است که سالک باید خود آن را در طی مسیر فراگیرد .

رضا و تسلیم هر دو به این معنی است که در مقابل خواست خداوند ملول نشویم و در این مبحث عرفا بسیار نوشته‌اند و بعضی رضا را بر تسلیم ترجیح داده‌اند و بعضی بالعکس به نظر من رضا درجه‌ی بالاتر است چون از تسلیم یک نوع بوی اجبار استشمام میشود یعنی در مقابل اراده‌ی حق تسلیم . در صورتی که حالت رضا آنست که من به آنجا رسیده‌ام که هرچه خدا خواست من چنان به آن راضی هستم که گوئی خواست خود من است این چنین عارفان چشم داشتی ندارند چیزی طلب نمیکنند و بهر پیش‌آمدی راضی هستند . مولوی میفرماید :

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیایا که ز بان‌شان بسته باشد از دعا

توحید درک عارف است از وحدانیت ذات باری ، من در این باره هیچ نمیگویم چون موضوع نه گفتنی است نه نوشتنی . عارف وقتی به جایی رسید که موت ارادی را درک کرد و به مقام بقاء بعد از فنا رسید خود درک معنی توحید ، اتحاد و وحدت را خواهد کرد .

اگر بخواهم در موضوع سیر و سلوک باز هم صحبت کنم مطالب به درازا خواهد کشید ، قرار ما بر این بود که فقط برنامه دانشگاه تصوف را ، آنهم به صورت فشرده ، ارائه دهیم ، مقصود من از این چند مجلس اخیر تدریس نبود زیرا موضوع تدریس را من به مقدمات و دبیرستان تصوف محدود کردم . فقط خواستم خطوط اساسی و بعضی اصطلاحات دانشگاهی را اسم ببرم نه اینکه در گسترش و شرح آن وارد شوم . والا میبایستی از حال و مقام و سکر خیلی چیزهای دیگر گفتگو کنیم . علاوه بر این در بسیاری از تعریف‌ها مشایخ متفق العقیده نیستند . چه سود دارد مطالبی گفته شود که مورد قبول همه نباشد ؟

من در همینجا این برنامه را ختم میکنم و امیدوارم همین‌اشارات مختصر هم برای تو قابل استفاده باشد .

دنباله دارد